

خلع سلاح حزب الله و بحران سیاسی در لبنان

فرهاد عطایی*

دانشیار گروه روابط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

محسن بیات

دانشجوی دکتری گروه روابط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۲/۲۰ - تاریخ تصویب: ۸۸/۵/۳۱)

چکیده:

بحران سیاسی لبنان در سه سال اخیر نه تنها یکی از مسایل مهم این کشور بود بلکه به یک مساله مهم منطقه ای و بین المللی تبدیل شد. در این مقاله، سعی شده است که به علل و عوامل بلندمدت (زمینه ساز) و کوتاه مدت این بحران پرداخته شود. در این مقاله تغییر ترکیب جمعیتی به سود شیعیان، افزایش قدرت حزب الله، ساختار اجتماعی مبتنی بر فرقه گرایی، نوع ساخت حکومتی و توزیع قدرت عوامل بلند مدت یا زمینه ساز بحران جدید تلقی می شوند. از طرف دیگر، تصویب قطعنامه های ۱۵۵۹ و ۱۷۰۱ شورای امنیت، جنگ ۳۳ روزه اسرائیل و حزب الله، ترور رفیق حریری و طرح تشکیل دادگاه بین المللی برای رسیدگی به آن و مصوبات دولت لبنان در ۶ مه ۲۰۰۸ از عوامل کوتاه مدت بحران در لبنان محسوب می شوند. این نوشتار محور و علت اصلی بحران جدید را افزایش قدرت حزب الله و اقدامات جناح حاکم در راستای خلع سلاح این حزب (یعنی تهدید موجودیت آن) می داند و راه حل اولیه برای رسیدن به توافق بلند مدت و حل بحران را پذیرش واقعیت موجود (افزایش قدرت و گسترش پایگاه حزب الله در لبنان) تلقی می کند.

واژگان کلیدی:

حقوق بشر، سیاست خارجی، ایالات متحده آمریکا، جمهوری اسلامی ایران

Email: atai53@yahoo.com

فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

* مسئول مقاله

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

"هویت ملی و ملت باوری در آسیای مرکزی"، دوره ۳۸، شماره ۲، تابستان ۸۷ "میراث جرج بوش در خاورمیانه و چالش

پیش روی باراک اوباما"، دوره ۳۸، شماره ۴، زمستان ۸۷

مقدمه

کشور لبنان از زمان کسب استقلال در سال ۱۹۴۳ میلادی تاکنون تحولات بسیار را از جنگ داخلی و اشغال خارجی تجربه کرده است. تحولات دو سال گذشته این کشور لبنان را دچار بحرانی جدید کرده است که می تواند موجب بروز جنگی جدید در آن کشور شود. پرسشی که مطرح می شود این است که عوامل بحران سیاسی جدید در لبنان و راه حل آن چیست؟ برای پاسخ دادن به این پرسش در ابتدا به پیشینه لبنان و عوامل زمینه ساز این بحران می پردازیم. سپس بازیگران دخیل در صحنه سیاسی لبنان را بررسی خواهیم کرد و آن گاه به راه برون رفت از بحران اشاره خواهد شد.

پیشینه تاریخی

کشور لبنان تا قبل از سال ۱۹۲۰ وجودی مستقل نداشت و در قالب تقسیم بندی های اداری امپراطوری عثمانی استانی از سوریه محسوب می شد که به استان «جبل لبنان» معروف بود و توسط اشراف و رهبران محلی با نظام فئودالی اداره می شد (مصطفی معینی آرا، ۱۳۷۲، ص ۱۴۵). در سال ۱۸۴۲ میلادی این نظام فئودالی تحت فشار کشورهای قدرتمند اروپایی تغییراتی کرد و به دو بخش تقسیم شد که هر بخش تحت رهبری قائم مقامی از فئودال ها قرار داشت. یکی از بخش ها تحت رهبری قائم مقام مارونی و دیگری تحت رهبر قائم مقام دروزی قرار گرفت. اما این نظام با مشکل مناطق مختلط روبه رو بود که در نهایت به درگیری شدید بین دروزیها و مسیحیان در سال ۱۸۶۰ و کشتار مسیحیان توسط دروزیها منجر شد. پس از آن بود که نظام اداری و سیاسی جدید دیگری بر لبنان حاکم شد.

طبق این نظام جدید یک حاکم مسیحی منصوب شده از سوی امپراطوری عثمانی (و مورد توافق قدرت های اروپایی) و شورای اداری مرکب از ۱۲ نماینده از فرقه های مختلف لبنان بر امور منطقه حکمرانی می کردند. شورای اداری از ۴ نماینده مارونی، ۳ نماینده دروزی، ۲ نماینده ارتدوکس، یک نماینده کاتولیک، یک نماینده شیعی و یک نماینده سنی تشکیل شده بود (همایون علیزاده، ۱۳۶۸، ص ۲۰). این نظام که به «رژیم متصرفیه» معروف بود تا فروپاشی عثمانی پایدار ماند.

بعد از جنگ جهانی اول نیروهای متفقین لبنان را اشغال کردند و آن را تحت اداره نظامی فرانسه قرار دادند. پیوندهای تاریخی بین مسیحیان لبنانی و حکومت فرانسه در طول تاریخ به ویژه در طول سال های ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۴ و تمایل این مسیحیان به حمایت فرانسه برای جلوگیری

از ادغام در کشور مسلمان‌نشین سوریه زمینه را برای قیمومیت فرانسه آماده کرده بود (William I. Shorrock, 1975, pp.4-5).

در سال ۱۹۲۲ جامعه ملل سوریه و لبنان را رسماً تحت قیمومیت فرانسه قرار داد و در سال ۱۹۴۳ استقلال لبنان اعلام شد (مصطفی معینی آرا، ۱۳۷۲، ص ۱۴۷). لبنان از آغاز استقلال تاکنون دستخوش بحران‌ها و جنگ‌های متعدد بود. جنگ داخلی سال ۱۹۵۸ و سال‌های ۷۶-۱۹۷۵، تجاوزات مکرر اسرائیل به خاک این کشور، ورود نیروهای سوری به این کشور و حضور آنها تا سال ۲۰۰۵، اشغال جنوب این کشور در سال ۱۹۷۸ توسط اسرائیل و تهاجم همه‌جانبه اسرائیل به خاک لبنان در قالب جنگ اعراب و اسرائیل در ژوئن ۱۹۸۲ از مهم‌ترین این بحران‌ها و جنگ‌ها بوده‌اند.

جنگ داخلی سال ۱۹۷۵ زمینه را برای نفوذ گسترده سوریه که به خاطر پیوندهای تاریخی لبنان به سوریه ادعاهایی نسبت به آن داشت، فراهم کرد. در یک طرف جنگ مسیحیان به رهبری حزب کتائب و طرف دیگر مسلمانان، نیروهای چپ‌گرا و فلسطینی‌ها قرار داشتند. در ابتدا نیروهای تندور و فلسطینی‌ها به پیروزی‌های چشمگیر دست یافتند اما واحدهای ارتش سوریه در ماه ژوئن در جنگ دخالت کردند. هدف سوریه جلوگیری از تقسیم لبنان و ممانعت از پیروزی نیروهای تندرو به ویژه فلسطینی‌ها و چپ‌گراها بود (همایون علیزاده، ۱۳۶۸، ص ۲۳۶). سوریه در آن دوران قصد داشت مانع اجرایی شدن سیاست‌های مصر در لبنان شود و به همین خاطر از نیروهای مسیحی، مارونی‌ها و شیعیان در برابر نیروهای ساف و جنبش ملی لبنان که مورد حمایت مصر بودند، حمایت کرد. سوری‌ها با پیروزی‌های خود در لبنان و تصرف شهر صیدا در جنوب لبنان کنترل اوضاع را در دست گرفتند و توانستند از طریق کنفرانس سران عرب از ۲۱ اکتبر سال ۱۹۷۶ آتش‌بس را برقرار کنند اما از آن پس دمشق با حفظ نیروهای خود در لبنان نقشی مهم در صحنه سیاسی این کشور بازی می‌کرد (رابینویچ، ۱۳۶۸، ص ۵).

وجود فرقه‌های مختلف، نفوذ و افزایش جمعیت فلسطینی‌ها و ورود نیروهای سوری به کشور لبنان در نهایت فرصت را برای آمریکا، فرانسه، انگلیس و اسرائیل مهیا کرد تا بتوانند در تحولات سیاسی لبنان نقشی مهم داشته باشند (میر مسعود حسینیان، ۱۳۸۰، ص ۱۶).

با خروج نیروهای سوری در سال ۲۰۰۵ از این کشور گمان می‌شد که لبنان دوران بحران و جنگ را پشت سر گذاشته است. اما جنگ ۳۳ روزه با اسرائیل و بحران جدید سیاسی عکس آن را ثابت کرد.

از اواخر سال ۲۰۰۶ تاکنون لبنان دچار بحران جدید شده است که علی‌رغم مشابهت در ویژگی‌های و بازیگران با دیگر بحران‌ها، ویژگی‌ها و علل خاص خود را دارد. می‌توان این بحران جدید را به سه مرحله تقسیم کرد:

۱) شروع بحران جدید را می توان ماه سپتامبر ۲۰۰۶ دانست. در این ماه حزب الله لبنان با برگزاری تحصن و تظاهرات در لبنان انحلال دولت را خواستار شد که با توجه به تقویت قدرت و پایگاه مردمی حزب الله این تظاهرات و تحصن‌ها با حمایت گسترده مردمی روبه‌رو شد. در نوامبر همین سال پنج وزیر شیعه و یک وزیر مسیحی دولت به دنبال رد درخواست‌های حزب الله توسط فواید سنیوره از کابینه کناره‌گیری کردند و بحران قدرت سیاسی در لبنان را آشکار کردند.

۲) مرحله دوم بحران با پایان دوران ریاست جمهوری «امیل لحود» در ۲۳ نوامبر سال ۲۰۰۷ آغاز شد و مهم‌ترین مساله پس از این تاریخ مساله انتخاب ریاست جمهوری جدید توسط مجلس شد. مجلس لبنان حدود ۱۹ بار تلاش کرد که انتخابات ریاست جمهوری را برگزار کند که این تلاش‌ها با شکست رو به رو می شدند. ضرورت حضور دو سوم نمایندگان مجلس برای انجام انتخابات و نرسیدن تعداد نمایندگان حاضر به حد نصاب به خاطر شرکت نکردن احزاب و گروه‌های مخالف، انتخابات رئیس جمهوری را ۱۸ ماه به تعویق انداخت.

۳) مرحله سوم بحران با شروع درگیری‌ها بین حزب الله در روز چهارشنبه هفتم می سال ۲۰۰۸ (۱۸ اردیبهشت ۱۳۷۸) با گروه‌های موافق دولت سنیوره آغاز شد. در این روز حزب الله راه‌های اصلی بیروت و فرودگاه بین‌المللی آن را تحت کنترل خود در آورد. اقدامات حزب الله واکنشی به تصمیمات دولت سنیوره در راستای خلع سلاح این حزب بود که منجر به درگیری مسلحانه با نیروهای جبهه موافق دولت شد. تصمیم دولت لبنان برای برکناری فرمانده امنیتی فرودگاه بین‌المللی بیروت که شخصیتی شیعی و مرتبط با گروه امل است و همچنین غیرقانونی اعلام کردن شبکه ارتباطی و مخابراتی حزب الله، اقداماتی بود که در راستای تغییر فضای سیاسی - امنیتی لبنان و دگرگونی توازن قدرت بین گروه‌ها طراحی شد. این دو مصوبه دولت سنیوره با حمایت بازیگران خارجی صورت گرفت و واکنش‌های حزب الله و هوادارانش به آن، دوره جدیدی از تحولات و بحران سیاسی - امنیتی را در لبنان به دنبال داشت.

در نهایت میانجی‌گری برخی کشورهای عربی به ویژه قطر باعث حل و فصل برخی اختلافات شد. حضور سران گروه‌های لبنانی در قطر و دستیابی به توافق‌نامه دوحه، باعث پایان ۱۸ ماه بحران سیاسی در این کشور شد. مذاکرات جناح اکثریت با گروه‌های مخالف، با فراز و نشیب‌های متعدد همراه بود و در مواقعی احتمال ناکامی آن بسیار افزایش می‌یافت. با این همه تمایل جدی تمامی گروه‌ها به حل و فصل بحران از راه مذاکره و توافق، به رغم تمامی اختلافات اساسی، در کنار اقدامات موفقیت‌آمیز دولت قطر، باعث دستیابی گروه‌های لبنانی به توافق‌نامه نهایی شد.

به موجب توافق نامه دوحه قرار شد «میشل سلیمان»، فرمانده ارتش لبنان به عنوان رئیس جمهوری توافقی همزمان با تشکیل دولت وحدت ملی و توافق بر سر قانون انتخابات، براساس اصول قضایی انتخاب شود. در این چارچوب تمام گروه‌ها متعهد شدند از به کارگیری سلاح در مناقشات سیاسی داخلی اجتناب کنند و به دنبال از سرگیری مذاکرات مربوط به تحکیم جایگاه دولت باشند. این گروه‌ها همچنین پذیرفتند که سلاح تنها در اختیار سازمان‌های امنیتی دولت باشد و تحت هیچ شرایطی از سلاح و ابراز خشونت استفاده نکنند.

براساس توافق صورت گرفته، تشکیل دولت وحدت ملی طبق معیار ۱۶ کرسی برای اکثریت، ۱۱ کرسی برای مخالفان دولت و سه کرسی برای رئیس جمهوری انجام شد و قرار شد قانون انتخابات نیز بر اساس قانون سال ۱۹۶۰ و تقسیم بیروت به سه حوزه انتخاباتی اجرا شود. در این توافق نامه بر توقف خشونت‌های مذهبی و طایفه‌ای و از سرگیری مذاکرات ملی تحت نظارت رئیس جمهوری توافق شده است. در این چارچوب وزیران جدید باید متعهد شوند از سمت‌های خود استعفا نداده و هیچ موقع دولت را به حالت تعلیق در نیاورند.

بازیگران دخیل در بحران جدید لبنان

بحران لبنان صرفاً یک بحران داخلی محسوب نمی‌شود، بلکه بحران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای که بازیگران مختلفی در آن دخیل هستند. بازیگران این بحران را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

بازیگران داخلی

حزب کتائب: این حزب در سال ۱۹۳۶ به صورت یک باشگاه ورزشی به رهبری «پیر جمیل» تأسیس شد اما از آن زمان تاکنون تحولات زیادی را به خود دیده است. یک حزب مسیحی است که مسیحیان مارونی در آن بیشترین نفوذ را دارند. این حزب در طول تاریخ خود به فرانسه بیش از هر کشور خارجی دیگری تمایل داشته است اما از طرفداران موجودیت لبنان مستقل و یکپارچه بوده است (نهاد حشیشو، ۱۳۸۰، ۸۹).

حزب وطن پرستان آزاد (حزب وطنین الاحرار): یک حزب دست راستی که توسط «کمیل شمعون» در سال ۱۹۵۷ تشکیل شد. این حزب لبنان را کشوری عربی می‌داند، غرب‌گرا است، مردمسالاری خواه و طرفدار اقتصاد آزاد و آزادی مذهب است. حزب محور فرقه‌ای و مذهبی ندارد و از تمامی طوائف و مذاهب‌ها در آن حضور دارند اما مسیحیان و دروزی‌ها دست بالا را در این حزب داشته‌اند (میر مسعود حسینیان، ۱۳۸۰، صص ۴۷-۱۴۳).

نیروهای لبنانی (قوات لبنانی): این حزب زائیده حزب کتائب و حزبی مسیحی است. درگیری های متفرقه بین ارتش لبنان و فلسطینی ها و حزب کتائب و فلسطینی ها در سال های بین ۱۹۶۷ و ۱۹۷۵ باعث رشد تفکر خطر فلسطینی ها در بین احزاب مسیحی و به ویژه حزب کتائب شد. این امر منجر به تشکیل «جبهه لبنانی» به رهبری حزب کتائب در سال ۱۹۷۶ و مشارکت گروه ها و احزاب مختلف مسیحی در آن شد. جبهه لبنانی نیروهای شبه نظامی خاص خود را داشت که در تاریخ ۳۰ اوت سال ۱۹۷۶ به ریاست «بشیر جمیل» تشکیل شدند. اختلافات سال های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ بین بشیر جمیل و کمیل شمعون، رهبر حزب وطن پرستان آزاد که یکی از احزاب مهم جبهه لبنانی بود و در پی آن درگیری بین شبه نظامیان دو حزب موجب استقلال نیروهای لبنانی از حزب کتائب و جبهه لبنانی شد (همایون علیزاده، ۱۳۶۸، صص ۷۸-۷۷).

نیروهای لبنانی طرفدار الغای طائفی گری از طریق میثاقی جامع و در طول برخی دوره های تاریخی طرفدار صلح با اسرائیل و عادی سازی روابط با آن بوده اند، به عنوان مثال از توافق ۱۷ می ۱۹۸۳ دولت لبنان با اسرائیل حمایت کامل کردند. همچنین این حزب مخالف حضور و نفوذ سوریه در صحنه سیاسی لبنان بوده است (میر مسعود حسینیان، ۱۳۸۰، صص ۱۴-۱۱۳).

سوسیالیست های ترقیخواه (الحزب التقدمی الاشتراکی): حزبی است که توسط «کمال جنبلاط»، رهبر دروزی های لبنان در ماه مه ۱۹۴۹ تشکیل شد. پایگاه اصلی این حزب دروزی-های لبنان هستند. حزب سوسیالیست های ترقیخواه طرفدار اجرای طرح های اجتماعی و خدماتی (تاسیس تعاونی ها، نظام بیمه ای، آموزش های اجباری همگانی) در لبنان و دارای گرایشات چپ است. در تاریخ خود همکاری های نزدیکی با حزب بعث سوریه و حکومت «جمال عبدالناصر» در مصر داشته است. با ترور کمال جنبلاط در سال ۱۹۷۷، «ولید جنبلاط»، فرزند وی به ریاست حزب انتخاب شد (نهاد حشیشو، ۱۳۸۰، صص ۵۵-۱۴۵).

المستقبل: این حزب یک حزب سنی است که «سعد الحریری»، فرزند «رفیق حریری»، نخست وزیر سابق لبنان آن را رهبری می کند. حزب المستقبل در انتخابات مجلسی سال ۲۰۰۵ اکثریت کرسی ها را به دست آورد و از مهم ترین احزاب طرفدار دولت سنیوره و مخالف حضور و نفوذ سوریه در لبنان محسوب می شود.

جنبش امل (افواج المقاومة اللبنانية): مؤسس جنبش امل امام موسی صدر بود که در سال ۱۹۵۹ از ایران به لبنان مهاجرت کرد وی که شعیه مذهب بود در ابتدا مجلس اعلاهی اسلامی شیعیان لبنان را در سال ۱۹۶۹ تاسیس کرد. پس از آن برای حمایت از شیعیان لبنان و تشکیل سیاسی- نظامی آنها سازمانی به نام «حرکت المحرومین» را در سال ۱۹۷۵ به وجود آورد، «افواج المقاومة اللبنانية» یا همان جنبش امل را به عنوان شاخه نظامی این حرکت تاسیس کرد

و برای نخستین بار شیعیان لبنان را در چهارچوب یک تشکیلات نظامی مستقل سازماندهی کرد (Fouad, 1986, pp91-94 Ajami).

از اصول اساسی این جنبش می‌تواند مبارزه با اسرائیل و اشغال جنوب لبنان، دفاع از وحدت لبنان با حفظ حقوق عادلانه طوایف و مذهب‌ها، مخالفت با جبهه‌های چپ (حزب بعث عراق، حزب کمونیست و سوسیالیست‌های ترقی خواه) و همکاری با سوریه در مقاطع مختلف تاریخی است. «نبیه بری» از آوریل ۱۹۸۰ رهبری این جنبش را بر عهده داشته است (نهاد حشیشو، ۱۳۸۰، صص ۷۳-۶۶).

حزب الله: وقوع انقلاب اسلامی در ایران، حمله ششم ژوئن سال ۱۹۸۲ اسرائیل به لبنان، منفعل بودن جنبش امل در برابر این حمله و انشعاب در درون آن، تمرکز شیعیان لبنان در بقاع و شهر بلبعک و در نهایت ورود نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران به صحنه لبنان مقدمات تشکیل حزب الله لبنان به عنوان حزب مهم شیعیان این کشور را فراهم کرد (مسعود اسداللهی، ۱۳۷۹، فصل دوم).

حزب الله با وجود این که از اوایل دهه ۸۰ فعالیت‌های خود را در قالب مقاومت اسلامی آغاز کرده بود اما به این نام شناخته نمی‌شد و هنوز به طور رسمی اعلام موجودیت نکرده بود. این حزب در ۱۶ فوریه سال ۱۹۸۵ با انتشار یک نامه سرگشاده اعلام موجودیت کرد و اصول، اهداف، برنامه‌ها و راهبردهای خود را اعلام کرد (Hala, 1997, p21).

پس از اعلام موجودیت، این حزب با نیروهای سوری در لبنان و جنبش امل درگیری‌هایی داشت. در سال‌های پایانی دهه ۸۰ حزب الله با حمایت ایران و جنبش امل با حمایت سوریه این درگیری‌ها را ادامه دادند و این دو حزب در دو دوره با هم به جنگ پرداختند که دوره اول با امضا توافق دمشق ۱ در ۳۰ ژانویه ۱۹۸۹ با میانجی‌گری ایران و سوریه و دوره دوم که از زمستان ۱۹۹۰ آغاز شد با برگزاری اجلاس چهارجانبه (حزب الله، ایران، سوریه و جنبش امل) و امضا توافق نامه دمشق ۲ به پایان رسید (Judith Palmer Harik, 2005, pp38-39).

مقاومت در برابر تجاوزات اسرائیل، مقابله با نفوذ کشورهای آمریکا، فرانسه و انگلیس در لبنان، تاکید بر ماهیت عربی بودن لبنان و مخالفت با دولت‌های لبنان (که آنها را وابسته به قدرت‌های خارجی می‌دانستند) تا پیمان طائف از مهم‌ترین موضع‌گیری‌های این حزب بوده است.

صف بندی احزاب لبنان در قابل دو جبهه مخالف

این احزاب که مهم ترین بازیگران داخلی در عرصه سیاسی لبنان بوده اند در بحران جدید قدرت به دو جبهه زیر تقسیم شدند:

الف) جبهه موافق دولت (جبهه ۱۴ مارس)

حزب «المستقبل»، «کتائب»، «نیروهای لبنانی»، «وطن پرستان آزاد» و «سوسیالیست های ترقیخواه» از مهم ترین احزاب این جبهه هستند. «سعد الحریری» رهبر این جبهه است و «ولید جنبلاط» و «سمیر جعجع» از شخصیت های مهم این جبهه هستند. نام این جبهه از تاریخ ۱۴ مارس سال ۲۰۰۵ گرفته شده است در این تاریخ «رفیق حریری» که در آن زمان نماینده مجلس بود و از سال ۱۹۸۶ تا سال ۲۰۰۴ در چندین مرحله نخست وزیر لبنان شده بود در یک بمبگذاری به همراه تعدادی از همراهان از جمله وزیر اقتصاد و دارایی کابینه سابق خود که فردی مسیحی بود، به قتل رسید. پس از آن آمریکا، سوریه را عامل اصلی این بمبگذاری قلمداد کرد و انگشت اتهام را به سوی این کشور نشانه رفت. مخالفان سوریه از موقعیت پیش آمده استفاده کردند و ضمن همراهی با کشورهای آمریکا و فرانسه برای خروج سوریه از لبنان توانستند اکثریت مجلسی در انتخابات سال ۲۰۰۵ لبنان را به دست آورند و گروه خود را به نام ۱۴ مارس (روز قتل رفیق حریری) نامگذاری کردند.

ب) جبهه مخالف دولت (جبهه ۸ مارس)

این جبهه از سه گروه تشکیل شده است: «حزب الله»، «جنبش امل» و «جبهه آزاد ملی» به رهبری «میشل عون». حزب الله محور این جبهه است و بیشترین قدرت را در آن دارد. نام این جبهه برگرفته از تاریخ برگزاری تظاهرات و اجتماعی وسیعی در ۸ مارس ۲۰۰۵ است که در آن گروه های مختلف از جمله احزاب های مزبور شده در شهر بیروت تظاهراتی برای قدردانی از نقش سوریه در پایان جنگ داخلی، کمک به ایجاد ثبات در لبنان و حمایت از این کشور در برابر تجاوزات اسرائیل برگزار کردند.

اختلافات جبهه های ۸ مارس و ۱۴ مارس

اختلافات دو جبهه سیاسی ۱۴ مارس و ۸ مارس درباره موضوعاتی مهم چون تشکیل دولت وحدت ملی، انتخابات ریاست جمهوری و دادگاه بین المللی ترور رفیق حریری است. جبهه ۱۴ مارس در بحران انتخاب رئیس جمهوری معتقد بود که «امیل لحود» رئیس جمهوری سابق پس از دوره قانونی مسئولیت خود که حدود سه سال قبل پایان یافته بود با

اعمال فشار سوریه در رأس قدرت باقی مانده است به همین دلیل بر ضرورت برگزاری انتخابات زود هنگام ریاست جمهوری تاکید می‌کند، در حالی که لحدوم سوم آذرماه سال ۲۴ نوامبر ۱۹۹۸ به مدت شش سال به عنوان ریاست جمهوری لبنان برگزیده شد و مجلس این کشور در شهریور ۲۰۰۴ وی را به مدت سه سال دیگر در این سمت ابقا کرد.

یکی دیگر از اختلافات بین این دو جبهه، اختلاف در مورد نحوه تشکیل دولت وحدت ملی بود. گروه ۸ مارس از دولتی با ترکیب ۱۱ وزیر برای مخالفان و ۱۹ وزیر برای موافقان دولت حمایت می‌کرد. اما این درخواست مورد رضایت گروه ۱۴ مارس نبود و آنان معتقد بودند با این اقدام گروه‌های مخالف هرگاه بخواهند می‌توانند با توی طرح‌ها و خروج خود از دولت آن را به تعطیلی بکشانند، لذا آن را به «خودکشی سیاسی» برای خود تعبیر می‌کردند. در واقع حزب‌الله و سایر سران گروه ۸ مارس پایان دادن به نفوذ آمریکا و دیگر کشورهای غربی بر لبنان را خواستار هستند و از تشکیل یک حکومت ملی با مشارکت تمام احزاب و گروه‌های قومی و مذهبی استقبال می‌کند.

بازیگران منطقه ای

الف) اسرائیل، عربستان و مصر: این گروه به رغم اختلافات در منافع ملی، خودشان را دارای یک منفعت مشترک در بحرانی لبنان می‌دانند و آن تقویت دولت لبنان در برابر قدرت‌یابی روز افزون حزب‌الله در این کشور و شیعیان در کل منطقه است. بنابراین آنها در این بحران طرفدار سنیوره و جبهه موسوم به ۱۴ مارس هستند.

ب) سوریه و ایران: تقابل سوریه و اسرائیل در لبنان و نفوذ و قدرت گسترده این کشور در لبنان، سوریه را تبدیل به یکی از مهم‌ترین بازیگران این بحران کرده است. با توجه به تمایل دولت فواید سنیوره به غرب، سوریه روی کار ماندن این دولت را به ضرر منافع ملی خود و به سود اسرائیل قلمداد می‌کند. بنابراین، این دولت در این بحران طرفدار جبهه مخالف دولت است. کشور ایران هم به علت پیوندهای ایدئولوژیک با حزب‌الله، داشتن منافع استراتژیک در لبنان و تقابل شدید منافع با اسرائیل در منطقه از بازیگران تاثیر گذار بر این بحران است که از جبهه مخالف دولت حمایت می‌کند.

بازیگران فرامنطقه ای

آمریکا، انگلیس و فرانسه سه بازیگر مهم فرامنطقه ای در این بحران هستند که با محوریت آمریکا عمل می‌کنند. همسایگی لبنان با اسرائیل، قدرت‌یابی حزب‌الله و تهدیدات آن، پیوند مسائل با صلح خاورمیانه، و ضرورت خلع سلاح حزب‌الله باعث شده که این سه کشور

همگام با کشورهای محافظه کار عربی و اسرائیل از جبهه ۱۴ مارس و موافق دولت حمایت کنند.

علل بحران قدرت سیاسی

علل بحران قدرت سیاسی در ماه مه سال ۲۰۰۸ (اردیبهشت ۱۳۸۷) را می توان به دو دسته تقسیم کرد.

علل بلندمدت

الف) ساختار اجتماعی لبنان و فرقه گرایی

فرقه گرایی جوهر ساختار اجتماعی لبنان است و ساختار سیاسی این کشور را تحت الشعاع قرار داده است. در واقع به خاطر همین ویژگی است که آن را یک جمهوری متزلزل می نامند. زیرا هنوز هویت محلی و مذهبی بر هویت ملی در جامعه غلبه دارد. جمعیت لبنان از ۱۷ فرقه تشکیل شده است. شیعیان، سنی ها، دروزی ها، مارونی ها کاتولیک ها، ارتدکس های یونانی، ارتدکس های ارمنی، کاتولیک های سریانی، پروتستان ها، کلدانی ها، کاتولیک های روس از فرقه های موجود در لبنان هستند (مصطفی معینی آرا، ۱۳۷۲، ۲۰۹). شیعیان، مارونی ها، دروزی ها و سنی ها از مهم ترین و پرجمعیت ترین این فرقه ها هستند که نقشی مهم در تحولات سیاسی این کشور بازی می کنند. فرقه گرایی شدید و غلبه هویت فرقه ای و قومی بر هویت ملی یکی از زمینه های مهم بوده که باعث شد در طی ۱۸ ماه گروه ها و احزاب نتوانند به توافقی در جهت انتخاب رئیس جمهوری و تشکیل دولت وحدت ملی برسند.

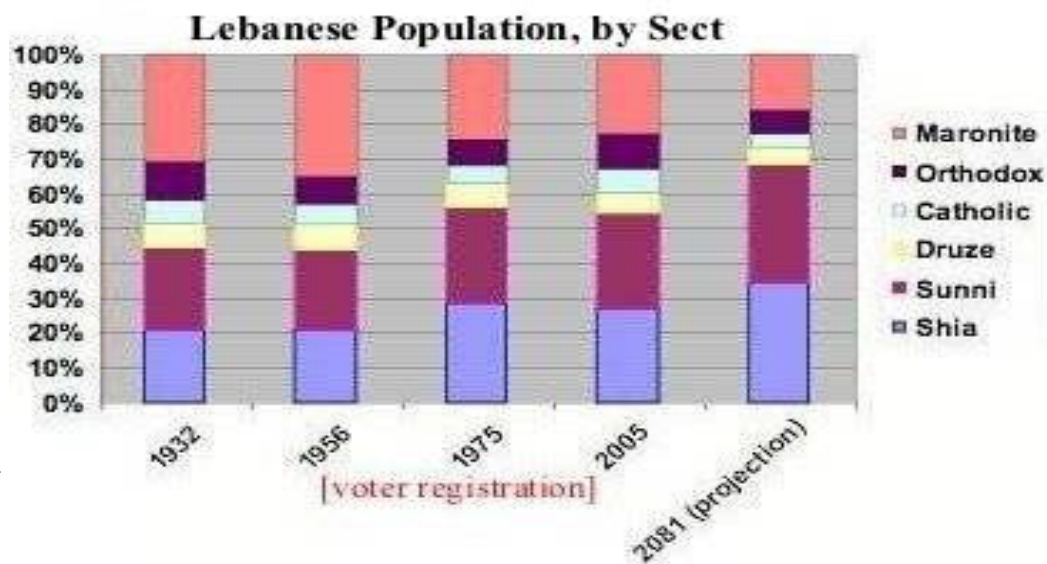
ب) تغییر ترکیب جمعیتی

طبق آمار بانک جهانی در سال ۲۰۰۶ جمعیت لبنان در حدود سه میلیون ۹۰۰ هزار نفر است که از این جمعیت تقریباً ۴۵ درصد شیعیان، ۲۵ درصد سنی ها، ۱۷ درصد مارونی ها و ۷ درصد دروزی ها هستند. در حالی که این ترکیب جمعیتی در سال ۱۹۳۲ بدین شکل بود: ۱۸ درصد شیعیان، ۲۱ درصد سنی ها، ۵۲ درصد مارونی ها و ۶ درصد دروزی ها. با مقایسه ای بین این دو ترکیب جمعیتی می توان دریافت که جمعیت شیعیان در این چند دهه نسبت به دیگر گروه ها و فرقه ها افزایش چشمگیر داشته است (سایت بانک جهانی، ۱۳ اوت ۲۰۰۶).

([www .http://World Bank Group/Countries/Lebanon/et/2006/8/13](http://World Bank Group/Countries/Lebanon/et/2006/8/13)) . روند این تغییر ترکیب

جمعیتی را می توان در نمودار زیر مشاهده کرد.

تغییر ترکیب جمعیتی لبنان



Source: [www.info.middleeast/countries/Lebanon/Data and information/2006/10/21](http://info.middleeast/countries/Lebanon/Data and information/2006/10/21)

این تغییر در بحران جدید نقشی مهم دارد زیرا شیعیان قدرت و نفوذی متناسب با جمعیت شان را در ساختار سیاسی لبنان خواستار هستند. این بدان علت است که دیگر اقلیت نیستند و اکثریت جمعیت لبنان را تشکیل می دهند. حزب الله به عنوان مهم ترین حزب شیعیان نقشی مهم در این خواسته دارد. از طرف دیگر افزایش جمعیت شیعیان باعث گسترش پایگاه مردمی حزب الله و قدرتمندی این حزب شده است.

ج) ساختار سیاسی و ساخت حکومت

از لحاظ نظری و طبق قانون اساسی و میثاق ملی، نظام سیاسی لبنان خصوصیات بین مجلسی و جمهوری دارد زیرا از یک طرف اختیارات زیادی به رئیس جمهوری داده شده است و از طرف دیگر حکومت منتخب مجلس (ماده ۲۷ قانون اساسی) است، وزرا مسئولیت فردی و جمعی در برابر مجلس (ماده ۳۷ و ۶۶) دارند و مجلس رئیس جمهوری را انتخاب می کند (ماده ۴۹) (رستگار اصل، ۱۳۸۰، صص ۱۷-۱۵).

طبق قانون اساسی و میثاق ملی، تقسیم قدرت در حکومت بر اساس فرقه ها و مذاهب صورت گرفته است بدین شکل که بایستی رئیس جمهوری فردی مسیحی، نخست وزیر، فردی سنی و رئیس مجلس، فردی شیعه باشد و شمار اعضای مجلس هم ۶ به ۵ به سود مسیحیان است. این تقسیم قدرت بر اساس پیمان طائف در سال ۱۹۸۹ تا حدی در زمینه اعضا

مجلس تعدیل شد بدین نحوه که بر اساس این پیمان تقسیم کرسی‌ها مجلس به صورت برابر بین مسلمانان و مسیحیان صورت گرفت (اسداللهی، ۱۳۷۹، ضمیمه شماره ۲). با این تعدیل محدود در ساختار حکومتی باز هم این ساخت و این نوع تقسیم قدرت با توجه به تغییر ترکیب جمعیتی، فاصله زیادی با واقعیت‌ها دارد.

ساختار سیاسی و تقسیم قدرت مبتنی بر فرقه‌گرایی و مذهب یکی از علل مهم زمینه‌ساز بحران سیاسی کنونی بوده است زیرا این نوع ساخت حکومتی خود اختلافات مذهبی و قومی را در صحنه سیاسی تشدید می‌کند.

د) قدرت یافتن حزب الله

با اشغال بیروت و جنوب لبنان در سال ۱۹۸۲ توسط اسرائیل، تنها دو منطقه بقاع و شمال لبنان خارج از نفوذ نظامیان اسرائیل باقی ماند. بقاع در آن زمان محل گرد آمدن شیعیان لبنانی شده بود و زمینه برای تشکیل یک نیروی مقاومت متشکل از شیعیان در این منطقه فراهم شد. حزب الله در همین منطقه در ۱۶ فوریه سال ۱۹۸۵ به طور رسمی هویت، راهبرد، و برنامه ایدئولوژیک خود را اعلام کرد و موجودیت یافت (اسداللهی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۰).

از سال ۱۹۸۵ چندین عامل مهم موجب شد که حزب الله روز به روز به قدرتش افزوده شود و در صحنه سیاسی و نظامی لبنان نقش بیشتری پیدا کند که مهم‌ترین آنها عبارتند از مقاومت مؤثر در برابر تهاجم اسرائیل در دهه ۱۹۸۰ و شکستن اسطوره شکست‌ناپذیری ارتش اسرائیل، برتری نسبت به جنبش امل، نگرش مردم به حزب الله، تغییر روش مناسب پس از پیمان طائف،

حزب الله در زمان ظهور و اعلام موجودیت خود در سه جبهه اعلان جنگ کرد: اسرائیل، نیروهای غربی در لبنان و دولت امین جمیل. این حزب توانست با به‌کارگیری روش‌های متناسب با اوضاع آن زمان لبنان، اسرائیل را مجبور به عقب‌نشینی کند، نیروهای غربی را از لبنان بیرون کند و پیمان منعقد شده بین اسرائیل و دولت لبنان را لغو کند. موفقیت شگفت‌انگیز این حزب در دفاع از تمامیت ارضی لبنان و حفظ استقلال این کشور در حالی که دولت در این کشور شکست را پذیرفته بود، موجب گسترش پایگاه و قدرت این حزب در لبنان شد به طوری که بعد از جنگ به «الله انتقام» مشهور شد (اسداللهی، ۱۳۷۹، صص ۱۰۴-۹۹).

با وجود تبلیغات وسیع علیه حزب الله و قرار دادن نام این حزب در فهرست گروه‌های تروریستی از دهه ۸۰ تاکنون، مردم لبنان حزب الله را یک جنبش مقاومت ملی و مظهر اراده و استقلال مردم تلقی می‌کنند (علاقه، ۱۳۸۳، ص ۱۲۳). این نگرش نسبی به حزب الله با انجام

فعالیت های خدماتی بوسیله این حزب در دوران آرامش و تغییر رویکردها در دوران های جنگ با اسرائیل تقویت شده است (Palmer Harik, 2005, pp.48-52).

در دهه ۹۰ با بازگشت آرامش نسبی به لبنان و خروج اسرائیلی ها، حزب الله در راستای اجرای پیمان طائف و احیا مردمسالاری اجماعی از روش های تندروانه به روش های واقع گرایانه متمایل شد و به یک حزب سیاسی تبدیل شد که قواعد بازی دموکراتیک را رعایت می کند. این تغییر روش ها در زمانی که صلح و آرامش نسبی بر فضای سیاسی لبنان حاکم است باعث ارائه چهره مطلوب از این حزب و گسترش پایگاه آن در بین مردم شیعه و غیر شیعه لبنان شده است. (اسداللهی، ۱۳۸۲ (ب)، ص ۱۳۹).

حزب الله با مقاومت موفقیت آمیز در دهه ۸۰ در برابر اسرائیل، شکست عملیات ۱۶ روزه خوشه های خشم اسرائیل در سال ۱۹۹۶ بین مردم نفوذ زیادی به دست آورد (اسداللهی، ۱۳۷۹، ص ۱۸۱). مهم تر پیروزی در جنگ ۳۳ روزه تابستان ۲۰۰۶، اسطوره نظامی اسرائیل را شکست و حزب الله با این کار نه تنها در لبنان بلکه در بسیاری از کشورهای عربی و اسلامی پایگاه و نفوذ بدست آورد.

عوامل قدرت یافتن حزب الله گسترده است که در بالا به برخی از مهم ترین آنها اشاره شد. مساله مهم تاثیر قدرت یافتن حزب الله در شروع و گسترش بحران سیاسی کنونی در لبنان است. دولت فواد سنیوره و جبهه ۱۴ مارس طرفدار آن، اسرائیل، آمریکا و فرانسه قدرت یافتن حزب الله را تهدیدی مستقیم علیه منافع خود تلقی می کنند و به همین خاطر در چند سال اخیر سعی در خلع سلاح این حزب کرده اند.

۲) علل کوتاه مدت

علل کوتاه مدت بحران سیاسی ماه آوریل و ماه مه در لبنان عللی است که با توجه به وجود چنین زمینه هایی در چند سال اخیر باعث شکاف بین دو جناح موجود در صحنه سیاسی لبنان شده است. این روند در پیوند مستقیم با مساله افزایش قدرت حزب الله، تهدید محسوب کردن این روند و لزوم خلع سلاح این حزب توسط جبهه ۱۴ مارس است. علل بلند مدت دیگر، ساختار اجتماعی، ساختار سیاسی، ساخت حکومت مبتنی بر فرقه گرایی و تغییر جمعیتی به سود شیعیان زمینه ساز این عوامل هستند که در زیر به مهم ترین آنها اشاره می کنیم:

الف) قعطنامه های ۱۵۵۹ و ۱۷۰۱

قعطنامه ۱۵۵۹ در دوم سپتامبر سال ۲۰۰۴ در شورای امنیت به تصویب رسید. با وجود تاکید قعطنامه بر حمایت از تمامیت ارضی، استقلال سیاسی، حفظ حاکمیت دولت در لبنان،

خروج نیروهای غیر لبنانی از این کشور، مهم‌ترین مساله مطرح شده در آن خلع سلاح شبه نظامیان در لبنان است و به همین خاطر آن را قطعنامه «ناظر بر خلع سلاح شبه نظامیان لبنان» می‌نامند. اگر چه از حزب الله در این قطعنامه به طور مستقیم نامی برده نشده است اما از نظر تصویب کنندگان قطعنامه و جبهه ۱۴ مارس، حزب الله هم در فهرست شبه نظامیان و در واقع مهم‌ترین آنها در لبنان است که می‌بایست خلع سلاح شود. در این قطعنامه دو بار در مقدمه و یک بار در ماده ۳ بر موضوع شبه نظامیان و لزوم سلاح آنها تاکید شده است (زمانی، ۱۳۸۵، ص ۲۹۴). در مقدمه این قطعنامه نسبت به حضور شبه نظامیان به عنوان مانعی برای اعمال حاکمیت کامل دولت لبنان، ابراز نگرانی شده است و در بند بعد آن بر اهمیت گسترش کنترل دولت بر کل سرزمین لبنان تاکید شده است. در ماده ۳ به طور مستقیم بر لزوم انحلال و خلع سلاح نیروهای شبه نظامی لبنانی و غیر لبنانی تاکید شده است که منظور اصلی از نیروهای شبه نظامی لبنانی حزب الله است (<http://www.un.org/news/press/doc/2004/sc8181.doc.htm>).

قطعنامه ۱۷۰۱ هم که در ذیل فصل ۶ منشور سازمان ملل و در قالب یک مقدمه و ۱۹ ماده تدوین شده است، دارای چنین محتوایی است. اگر چه این قطعنامه در پایان جنگ ۳۳ روزه اسرائیل و حزب الله و تحت عنوان «لزوم توقف اعمال خصمانه و جنگی میان لبنان و اسرائیل» صادر شد اما یکی از موضوعات مهم آن همان خلع سلاح شبه نظامیان در لبنان است (ساعده، ۱۳۸۶، ص ۳۳۴). در مقدمه این قطعنامه با اشاره به قطعنامه‌های قبلی در باره لبنان و بیانیه های ریاست شورا، به ویژه بیانیه ۱۸ ژوئن ۲۰۰۰، ۱۹ اکتبر ۲۰۰۴، ۴ می ۲۰۰۵، ۲۳ ژانویه ۲۰۰۶ و ۳۰ ژوئیه ۲۰۰۶، از ادامه جنگ و تشدید آن ابراز نگرانی و بر ضرورت پایان دادن به خشونت تاکید شده است و در ادامه بر تلاش‌های فواید سنوره، نخست وزیر لبنان در قالب «طرح هفت ماده ای» وی تشکر و حمایت به عمل آورده است. این مقدمه همچنین با استقبال از تصمیم نخست وزیر لبنان برای اعزام ۱۵ هزار نظامی به جنوب و گسترش حاکمیت دولت به جنوب، خاطر نشان شده است که نباید سلاحی بدون اجازه و موافقت این دولت در خاک لبنان وجود داشته باشد که این امر همان خلع سلاح حزب الله است (ساعده، ۱۳۸۶، صص ۳۸-۳۳۷).

در مواد این قطعنامه هم موضوعاتی و مسایلی مورد تاکید قرار گرفته است که هدف اصلی آنها خلع سلاح حزب الله است و بر عدم وجود سلاح در دست نیروهایی غیر از یونیفل و ارتش لبنان و ضرورت جلوگیری از خرید و فروش غیر دولتی سلاح تاکید دارد (<http://www.un.org/news/press/doc/2006/8808.doc.htm>).

با توجه با محتوای این دو قطعنامه به آسانی می‌توان دریافت که هدف اصلی آنها حزب الله و خلع سلاح آن است که این امر مغایر با موجودیت حزب الله است و به همین خاطر در تشدید بحران نقشی مهم داشتند.

ب) جنگ ۳۳ روزه حزب الله و اسرائیل

در ۱۲ ژوئیه اسرائیل به بهانه آزاد کردن دو نظامی خود تهاجمی گسترده را به لبنان آغاز کرد. اسرائیل از حمله به لبنان دو هدف عمده را دنبال می کرد: یکی متلاشی کردن حزب الله لبنان و دیگری آزاد کردن دو نظامی خود.

در این جنگ اسرائیل به هیچ یک از دو هدف خود نرسید. حزب الله که فاقد تجهیزات و ادوات یک ارتش کلاسیک بود و به جنگ نابرابری در برابر ششمین ارتش دنیا تن در داد، ۳۴۶۵ فروند موشک را به سوی مناطق صهیونیست نشین سرزمین‌های اشغالی شلیک کرد (بی بی سی، ۲۰۰۶/۱۳) که علاوه بر ایجاد ناامنی روانی برای صهیونیست‌ها، برتری و ابتکار عمل را در میدان جنگ در دست گرفت. قدرت مانور حزب الله در عرصه سیاسی با پیروزی در این جنگ دو چندان شد و پایگاه اجتماعی و مردمی این حزب در جامعه لبنان به طور وسیع گسترش یافت. همچنین، با قدرت یابی بیشتر حزب الله و گسترش پایگاه آن، جبهه ۱۴ مارس و دولت لبنان منافع خود را در تهدید مستقیم دید. دیگر این که آمریکا و انگلستان متوجه شدند که قدرت حزب الله را کمتر از واقعیت موجود ارزیابی می کردند و از خلع سلاح ناگهانی آن از طریق جنگ با اسرائیل نا امید شدند و به خلع سلاح تدریجی روی آوردند. این تأثیرات در قعطنامه ۱۷۰۱ که در بالا توضیح داده شد و تصمیمات دولت لبنان بعد از جنگ در جهت خلع سلاح تدریجی حزب الله (در زیر به آن پرداخته می شود) آشکار شد. این خود یکی از علل شدت یافتن بحران سیاسی بود.

ج) قتل رفیق حریری

ترور رفیق حریری از عواملی بود که در گسترش تنش میان دو جبهه ۱۴ مارس و ۸ مارس و دامن زدن به بحران قدرت سیاسی در لبنان موثر بوده است. در ۱۴ مارس سال ۲۰۰۵ رفیق حریری که در آن زمان نماینده مجلس بود و از سال ۱۹۸۶ تا سال ۲۰۰۴ چند بار نخست وزیر لبنان شده بود، در یک بمبگذاری به همراه تعدادی از همراهان از جمله وزیر اقتصاد و دارای کابینه سابق خود که فردی مسیحی بود به قتل رسید. پس از آن آمریکا، سوریه را عامل اصلی این بمبگذاری قلمداد کرد. مخالفان سوریه از موقعیت پیش آمده استفاده کردند و ضمن همراهی با کشورهای آمریکا و فرانسه برای خروج سوریه از لبنان توانستند اکثریت مجلسی در انتخابات سال ۲۰۰۵ لبنان را به دست آورند و گروه خود را به نام ۱۴ مارس نامگذاری کرد. دولت سنپوره و جناح طرفدار آن به همراه آمریکا و انگلیس از طرفداران طرح دادگاه بین‌المللی برای رسیدگی به پرونده رفیق حریری بوده اند. از طرف دیگر گروه مخالف دولت لبنان با این طرح مخالفتی ندارد، بلکه تعدیلات لازم در اساسنامه تشکیل دادگاه برای بررسی

ترور حریری است و به دلیل سرسختی نیروهای حاکم به تصویب رساندن طرح پیش نویس این دادگاه، پنج تن از وزرای شیعه و یک وزیر مسیحی طرفدار «امیل لحد»، رئیس جمهوری لبنان از کابینه سنپوره خارج شدند (بیانیه سیاسی اداره مرکزی مطبوعات حزب الله، ۱۴ نوامبر ۲۰۰۶ در: www.Hezbollah.org). سرانجام دولت سنپوره بدون در نظر گرفتن خواسته‌های مخالفان، ۲۱ نوامبر ۲۰۰۶ با تشکیل نشست خود بدون حضور وزیران شیعه این کشور طرح جنجالی و اختلاف برانگیز تشکیل دادگاه بین‌المللی برای رسیدگی به ترور رفیق حریری را تصویب کرد. مخالفان نیز در پاسخ به فراخوانی سید حسن نصرالله دبیر کل حزب الله و گروه‌های مخالف دولت سنپوره و در اعتراض به سیاست‌های دولت وی در شهر بیروت تجمع کردند و استعفای دولت سنپوره را خواستار شدند و شعار «دولت پاک می‌خواهیم» را سر دادند (السفیر، ۲۲، نوامبر ۲۰۰۶).

علاوه بر این، رئیس‌جمهوری لبنان به موجب قانون اساسی اختیار دارد که چنانچه مصوبه‌ای از جانب دولت دارای فوریت باشد آن را برای تصویب به مجلس ارسال کند. در صورتی که مجلس بعد از گذشت ۴۰ روز از درج آن در دستور کار خود نسبت به آن اعلام نظر نکرده باشد، رئیس‌جمهوری می‌تواند با توجه به اختیارات خود آن را قابل اجرا کند (اصل ۵۸ قانون اساسی لبنان). مشاهده می‌شود که رئیس‌جمهوری می‌تواند با توجه به اختیارات خود مصوبه تشکیل دادگاه را اجرایی کند اما دلیل او برای عدم موافقت این بود که معتقد بود دولت وقت به علت استعفای ۶ وزیر و عدم حضور یکی از بزرگ‌ترین طایف‌ها در کابینه (حضور نداشتن شیعیان) مشروعیت نداشت لذا این دولت، یک دولت مستعفی است و مصوبات آن قانونی نیست. چنانچه این پیش‌نویس به تصویب دولت کنونی رسیده باشد باید مطابق قانون اساسی باشد. به موجب بند پنج از اصل ۶۵ قانون اساسی تصمیمات در هیات دولت به شکل توافقی است و به علت خروج وزیران شیعه از کابینه هر گونه تصمیم آن فاقد این پشتوانه بوده چرا که اساس در لبنان از گذشته تاکنون بر این بوده که همه تصمیمات دولت بر اساس توافق میان طوایف بزرگ (مارونی، سنی و شیعه) صورت پذیرد. قصد و هدف نهایی تصویب‌کنندگان قانون اساسی از مواد ۶۵ و ۶۹ در ارتباط با تشکیل حکومت لبنان بر اساس توافق میان طوایف بزرگ بوده و نه اکثریت و اقلیت. همچنین هدف دیگر آنها این بوده که مسلمانان و مسیحیان هیچ کدام به تنهایی تصمیم‌گیر امور مهم نباشد.

لذا دولت سنپوره به علت نداشتن شرایط عرفی و قانونی از جمله اصل توافقی و از دست دادن یک سوم اعضای کابینه خود (خروج وزیران شیعه) مستعفی تلقی شده و مشروعیت قانونی نداشت، در نتیجه مصوبات آن فاقد وجاهت قانونی بود. از طرف دیگر دولت سنپوره به علت مشکلات و موانع قانونی که با آن مواجه بود، نتوانست از راهکارها و اختیارات قانونی

برای تصویب دادگاه استفاده کند. به موجب قانون اساسی چنانچه میان دولت و مجلس بر سر موضوعی اختلاف پیش بیاید دولت می تواند انحلال مجلس را خواستار شود لذا می بینیم دولت به علت داشتن اکثریت مجلس (جبهه ۱۴ مارس) حاضر به چنین کاری نبود چرا که می ترسید به علت عملکرد نامناسب در انتخابات جدید اکثریت خود را از دست بدهد و به همین علت متوسل به پشتوانه خارجی شد تا شاید از طریق شورای امنیت نهادهای قانونی لبنان را نسبت دادگاه رفیق حریری ملزم کند.

شورای امنیت در تاریخ ۳۰ مه ۲۰۰۷ قطعنامه شماره ۱۷۵۷ درباره الزام نهادهای رسمی لبنان برای تصویب دادگاه رسیدگی به پرونده عاملان ترور رفیق حریری را به تصویب رساند. در این قطعنامه به نهادهای قانونی لبنان تا دهم ژوئن ۲۰۰۷ مهلت داده شد در میان خود به توافق رسیده و پیش نویس تشکیل دادگاه رسیدگی به پرونده ترور رفیق حریری را به تصویب برسانند در غیر این صورت شورای امنیت مستقیم وارد عمل می شد.

<http://www.un.org/news/press/doc/2007/8828.doc.htm>

تصویب مصوبه غیر قانونی توسط دولت سنیوره و اقدام شورای امنیت در تصویب قطعنامه ۱۷۵۷، این تردید مخالفان دولت را برانگیخت که طرح دادگاه بین المللی می تواند وسیله ای در جهت محکوم کردن و سرکوب مخالفان دولت باشد بنابراین ملاحظاتی حزب الله و دیگر گروه های مخالف دولت با این اقدامات مخالفت ورزیدند و این امر باعث تشدید بحران در لبنان شد.

د) تصمیمات دولت لبنان در ششم مه ۲۰۰۸

دولت فواید سنیوره با تصمیماتی که در روز ششم ماه مه گرفت در واقع بحران سیاسی لبنان را وارد مرحله سوم خود که همان درگیری های خیابانی و مسلحانه دو جناح علیه یکدیگر بود، کرد. در این روزها دولت فواد سنیوره دو تصمیم مهم را به تصویب رساند که هدف اصلی آنها شروع تدریجی خلع سلاح حزب الله بود؛ یکی برچیدن شبکه مخابراتی حزب الله و دیگری برکناری «وفیق شقر»، فرمانده امنیتی فرودگاه بیروت و عضو گروه امل بود (السفیر، ۷ می ۲۰۰۸). در پی این اقدامات حزب الله در روز بعد (۷ ماه مه) راه های اصلی بیروت، فرودگاه و برخی نواحی آن تحت کنترل خود درآورد. شیخ حسن نصرالله در کنفرانس خبری ۸ می اقدامات دولت را تلاش جهت خلع سلاح عنوان کرد و این اقدامات را اعلان جنگ به حزب الله دانست و تصریح کرد که در برابر آنها مقاومت می کند. این عوامل و حوادث در چند سال اخیر باعث شد که از یک طرف قدرت حزب الله و پایگاه اجتماعی آن گسترده تر شود و

از طرف دیگر گروه حاکم سعی و تلاش بیشتری از طریق شیوه های مختلف به عمل آورد تا مانع از افزایش قدرت حزب الله شوند و قدرت خودشان را حفظ کنند.

نتیجه

بحران سیاسی جدید در لبنان اگر چه ریشه در ترکیب جمعیتی و تغییر آن، ساختار سیاسی و فرقه گرایی جامعه لبنانی دارد اما بایستی محور اصلی آن را در افزایش قدرت حزب الله، گسترش پایگاه اجتماعی آن و تلاش گروه حاکم (۱۴ مارس)، آمریکا و اسرائیل در خلع سلاح حزب الله دانست. با توجه به تغییر ترکیب جمعیتی لبنان به سود شیعیان در چند دهه، فرقه گرایی حاکم بر جامعه، ساخت و توزیع قدرت حکومتی مبتنی بر آن این تصور را در اذهان طرفداران دولت سنپوره به وجود آورده است که قدرت یابی حزب الله و گسترش پایگاه آن تهدیدی علیه موجودیت و هویت آنها است و به همین خاطر سعی در اقدام پیشگیرانه در راستای خلع سلاح و تضعیف حزب الله می کنند. همین مساله یعنی قدرت یابی حزب الله و تلاش گروه حاکم (جبهه ۱۴ مارس) به همراه غرب در جهت خلع سلاح آن علت اصلی و محور بحران قدرت سیاسی اخیر در لبنان بوده است.

تصویب قطعنامه های ۱۵۵۹ و ۱۷۰۱، مساله طرح دادگاه بین المللی برای رسیدگی به قتل رفیق حریری، تصمیمات دولت سنپوره در ششم ماه مه هر یک تلاشی در راستای تضعیف و در نهایت خلع سلاح حزب الله می توانست باشد و به همین خاطر حزب الله تا کنون در برابر این اقدامات عقب نشینی نکرده است. مسلم است اقداماتی که موجودیت حزب الله را به خطر اندازد موجب تشدید بحران سیاسی در لبنان می شود. با توجه به وضعیت کنونی لبنان باید اذعان کرد که قدرت و پایگاه حزب الله هم اکنون یک واقعیت غیر قابل اجتناب است و تهدید موجودیت آن از طریق خلع سلاح نه تنها وضعیت لبنان را بهتر نمی کند بلکه می تواند مقدمه جنگ داخلی طولانی تر باشد. بنابراین این امر بایستی به عنوان یک واقعیت پذیرفته شود.

با توجه به این مسایل، تنها راه رسیدن به وضعیت عادی همانطور که نشست دوحه که برای حل و فصل بحران سیاسی تشکیل شد، نشان داد بازگشت به وضعیت قبلی یعنی لغو تصمیمات دولت در راستای خلع سلاح حزب الله بود زیرا قدرت حزب الله، پایگاه گسترده آن در میان مردم و نحوه نگرش مردم به این حزب اجازه عملی شدن این تصمیمات را نخواهد داد و این نوع اقدامات به علت تضاد شدید با واقعیت های موجود صرفاً بحران سیاسی را به اوج خود خواهد رساند.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی

۱. اسداللهی، مسعود (۱۳۷۹). از مقاومت تا پیروزی: تاریخچه حزب الله لبنان، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات اندیشه سازان نور.
۲. اسداللهی، مسعود (۱۳۸۲). حزب الله لبنان: از رادیکالیسم تا واقع گرایی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دهم، شماره ۳.
۳. حشیشو، نهاد (۱۳۸۰). احزاب سیاسی در لبنان، مترجم سید حسین موسوی، تهران: مرکز پژوهش های علمی و استراتژیک خاورمیانه.
۴. حسینیان، میر مسعود (۱۳۷۹). لبنان: تاریخچه و احزاب مسیحی آن، تهران: کتاب نیستان.
۵. ساعد، نادر (۱۳۸۵). «قطعه نامه ۱۷۰۱ شورای امنیت در خصوص سی و سه روز جنگ حزب الله و اسرائیل از منظر حقوق بین الملل»، مجله پژوهش های حقوقی، شماره ۲.
۶. علاقه، جوزف (۱۳۸۳). «حزب الله لبنان: تروریسم و حوادث یازدهم سپتامبر»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال یازدهم، شماره ۲.
۷. علیزاده، همایون (۱۳۶۸). فرهنگ سیاسی لبنان، ترجمه محمد رضا گل سرخی و محمد رضا معماری، تهران: نشر سفیر.
۸. رستگاری اصل، مهدی (۱۳۸۰). قانون اساسی لبنان، تهران: نشر سفیر.
۹. رابینویچ، ایتمار (۱۳۶۸). جنگ برای لبنان ۸۵-۷۰، ترجمه جوتد صفایی و غلامرضا رجبی یزدی، تهران: نشر سفیر.
۱۰. زمانی، سیدقاسم (۱۳۸۳). «تاملی بر قطعه نامه ۱۵۵۹ شورای امنیت در مورد حاکمیت لبنان و خروج نیروهای بیگانه از این کشور»، مجله پژوهش های حقوقی، شماره ۵.
۱۱. معینی آرا، مصطفی (۱۳۷۲). ساختار اجتماعی لبنان و آثار آن، تهران: وزارت امور خارجه، موسسه چاپ و انتشارات.
۱۲. میر طاهر، رضا (۱۳۸۵). «قطعه نامه ۱۷۰۱ شورای امنیت و بررسی نهایی جنگ رژیم صهیونیستی و حزب الله»، ماهنامه اطلاعات راهبردی، شماره ۳۹.

ب. خارجی:

1. Ajami, Fouad (1986). *The Vanished Imam: Musa al Sadr and the Shia of Lebanon*. New York: Cornel University.
2. Judith Palmer Hark (2005). *Hezbollah; The Changing Face of Terrorism*. London: I.B.Tauris.
3. William I. Shorrock (1976). *French Imperialism in the Middle East*. London, University of Wisconsin Press.
4. Jaber, Hala (1997). *Hezbollah: Born With a Vengeance*, New York: Columbia University press.
5. <http://www.un.org/news/press/doc/2007/8828.doc.htm>
6. <http://www.un.org/news/press/doc/2006/8808.doc.htm>
7. www.Hezbollah.org
8. <http://www.World Bank Group/Countries/Lebanon/et/2006/8/13>
9. <http://www.info.middel East/Countries/Lebanon/Data and information /2006/ 10/21>